

متن کاوی

تأملاتی تئوریک در باب تصحیح،

بازسازی و متن پژوهی

مجتبی مجرد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ |

سرشناسه: مجرد، مجتبی، ۱۳۶۵ -
عنوان و نام پدیدآور: متن کاوی: تأملاتی تئوریک در باب تصحیح، بازسازی و متن پژوهی / مجتبی مجرد.
مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری: ۱۵۰ ص.
شابک: ۳-۲۴۲-۴۵۶-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: تصحیح انتقادی.
Criticism, Textual
موضوع: نسخه های خطی -- ویراستاری
موضوع: Manuscripts -- Editing
موضوع: نسخه شناسی
موضوع: Codicology
رده بندی کنگره: P۴۷
رده بندی دیویی: ۸۰۱/۹۵۹
شماره کتابشناسی: ۷۵۳۳۰۵۸ / علم

متن کاوی

تأملاتی تئوریک در باب تصحیح،

بازسازی و متن پژوهی

مجتبی مجرد



متن کاوی
تأملاتی تئوریک در باب تصحیح، بازسازی و متن پژوهی

مجتبی مجرد
عضو هیئت علمی دانشگاه بجنورد

طراح جلد: حبیب ایلون

چاپ اول: ۱۴۰۰

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

چاپ: آیکان

همه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتراز میدان ونک، شماره ۲۴۹۳

تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴



فهرست

- پیش از آغاز هشت
- ۱- متن، سنت و فهم ۱۱
- ۲- تصحیح، بازسازی و متن پژوهی ۲۱
- ۱-۲- تصحیح کمال‌گرایانه سنتی ۲۴
- ۲-۲- بازسازی تجربه‌گرایانه مدرن ۳۳
- ۲-۳- متن پژوهی تکثرگرایانه پسامدرن ۳۸
- ۳- مخاطب و بازسازی متن ۴۷
- ۴- ایدئولوژی و متن پژوهی ۵۳
- ۱-۴- متن محوری ایدئولوژیک ۵۵
- ۲-۴- دگردیسی متنی ۵۹
- ۳-۴- ایدئولوژی و مؤلف ۶۳
- ۴-۴- ایدئولوژی و انتقال متن ۶۷
- ۱-۴-۴- گردآوری ۶۸
- ۲-۴-۴- استنساخ ۷۳
- ۳-۴-۴- بازسازی ۷۷
- ۴-۴-۴- ویرایش و نشر ۷۹

- ۵- اعتبارسنجی دست‌نویس‌ها ۸۳
- ۵-۱- معیارهای کاتبانه ۸۵
- ۵-۱-۱- خط مؤلف ۸۶
- ۵-۱-۲- خط نزدیکان مؤلف ۸۹
- ۵-۱-۳- خط کاتبان سرشناس ۹۱
- ۵-۱-۴- خط کاتبان ناشناس ۹۳
- ۵-۲- معیارهای زمانی ۹۴
- ۵-۳- معیارهای تاییدی ۹۷
- ۵-۴- معیارهای تبارشناسانه ۱۰۰
- ۵-۵- معیارهای سبک‌شناسانه ۱۰۶
- ۶- ناهمسانی (نسخه‌بدل) ۱۰۹
- ۶-۱- دیدگاه برخی از استادان معاصر ۱۱۲
- ۶-۲- پدیدآبی ناهمسانی‌ها ۱۱۵
- ۶-۲-۱- بازنگری‌های مؤلف ۱۱۶
- ۶-۲-۲- لغزش‌های ناآگاهانه ۱۲۰
- ۶-۲-۳- دستکاری‌های آگاهانه ۱۲۲
- نمایه‌های اعلام ۱۲۶
- اصطلاحات فرهنگی ۱۳۱
- کتابنامه ۱۳۳

پیش از آغاز

متن چیست؟ بارها اندیشیده‌ام که اگر روزی دخترک هفت‌ساله‌ام، با آن سماجت عجیبش، بپرسد: متن یعنی چه؟ آیا پاسخی درخور او خواهم داشت! این مسأله تعارف‌بردار نیست؛ او کوتاه نمی‌آید و من هم نمی‌توانم از آن شیوه‌های ماهرانه‌ای استفاده کنم که پاره‌ای از معلمان برای گریز از مسأله بدان متوسل می‌شوند. این پرسش ساده و ژرف، مفهومی را به چالش می‌کشد که بنیاد پژوهش‌های گوناگون تاریخی، فرهنگی و اجتماعی است: متن. احتمالاً پاسخ اولیه من بسیار کوتاه خواهد بود: متن یعنی نوشته. و فیلسوف کوچک حتما خواهد پرسید: آیا همه نوشته‌ها متن‌اند؟ نقاشی‌ها چه؟ آیا نقاشی من هم متن است؟ من دوباره سکوت خواهم کرد و دعا می‌کنم که چیزی حواس او را پرت کند تا این گفتگو ادامه نیابد!! به راستی چه کسی تاکنون توانسته به تمام پرسش‌های کودکان پاسخ دهد؟!

با این‌که پافشاری‌های شگفت و پرسش‌های پی‌در پی کودکانه با گذشت زمان و بر اثر فشارهای فاتحانه و بی‌رحم اجتماع رنگ می‌بازد، اما در دوران نوجوانی، جوانی و حتی میان‌سالی دوباره سر برمی‌آورد و به شکل نمودهایی ناگزیر بروز می‌یابد. نمودهایی که اعتراض‌ها

و عصیان‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی را سامان می‌بخشد. حتی محافظه‌کاری‌های فکری و هراس‌های معرفت‌شناسانه نیز ریشه در همان جنگل مه‌آلود کودکی دارد. ما به کودکان پاسخ‌های درخوری نمی‌دهیم زیرا خودمان نیز پاسخ‌های درخوری نیافته‌ایم. اما پاسخی سرسری دادن برای «از سر واکردن» به مراتب هولناک‌تر از گفتن «نمی‌دانم» است. «نمی‌دانم‌ها» ی بشر هیچ‌گاه منجر به بحران‌های هویتی و اجتماعی نشده، اما «می‌دانم‌های نادرست» همیشه فاجعه آفریده است.

کم نبوده‌اند جویندگان و کاوشگرانی که برای واکاوی و کشف معنای متن، عمر گذاشته‌اند، اما حاصل کارشان چه بوده است؟ متنی افزون بر متن‌های پیشین! گویا متن را به متن می‌توان شناخت و شاید همین نکته برای شناختِ شکوه متن کافی باشد. پاسخِ قطعی و مُسکِت دادن - چنان‌که کودکان می‌پسندند - به این پرسش که متن چیست، همان اندازه دشواری دارد که پاسخ ندادن به یک کودک سمج. متن، موجودی است زنده که به هیچ حدّ و مرزی تن در نمی‌دهد. مفهومی که وابسته به انسان باشد به اندازه انسان می‌تواند پیچیده و مرموز شود. همان‌طور که انسان در حال تحول و دگرپسندی است، متن هم می‌کوشد تا خود را با ساختارها و اشکال گوناگون حیات وفق دهد.

کالبد متن از ترکیب ساده جوهر و کاغذ آفریده می‌شود - و چه بسا که با چیزهای دیگر آراستگی بیشتر می‌یابد - اما در همین جهان تنگ و کوچک خلاصه نمی‌شود. روح متن، تلاشی مستمر و پرتکاپو برای مانایی، رهایی و همراهی است. آدمی می‌کوشد در زیستنِ تاریخی خود، ماندگاری و ابدیت را تجربه کند، از درد و رنج‌ها رهایی یابد و با تنهایی فلسفی‌اش بستیزد. از همین رو، متن در ژرف‌ترین ساحتِ وجودی‌اش حاصل مواجهه بشر با سه دغدغهٔ همیشگی او یعنی نابودی، رنج و تنهایی است.

هنگامی که انسان درمی‌یابد توانایی امتدادیافتن فیزیکی را ندارد، دست به دامن متن می‌شود. خواسته‌ها، خلجان‌ها و خیالات خویش را می‌نگارد و متن را به مثابه امتداد خویشتن به سوی آینده روانه می‌سازد. پیوند متن‌ها به تدریج جهانی نوآین پدیدار می‌کند، جهانی که عصاره امتدادیافتگی‌های بشری است. بدین ترتیب اولین نشانه‌های فهم فرهنگی پدید می‌آید. فرهنگ، نام دیگر متن است. متن جزئی از سرشت ما می‌شود. حتی اگر در تمام زندگی‌مان یک کتاب هم نخوانده یا نوشته باشیم باز هم متون در تمام ذهن و ضمیر ما حضور فعال دارند. شاید همین نکته برای پرداختن دوباره به متن بسنده باشد. نگرش انتقادی به متن‌ها منجر به گسترش نگرش انتقادی در سطح اندیشه می‌شود و رفته رفته فرهنگی مبتنی بر تفکر انتقادی می‌سازد.

نوشته پیش‌رو می‌کوشد در باب متن سخن بگوید و نسبت آن را با تاریخ و اکاوی کند. کتاب در راستای پاسخ به این پرسش تلاش می‌کند: چگونه می‌توان با متون کلاسیک تعاملی خردورزانه و علمی برقرار کرد؟ البته پیش از آن که بخواهیم مانند سنت‌های هرمنوتیکی بر فهم متن تمرکز کنیم بر چگونگی بازسازی متن تمرکز کرده‌ایم. ساختار کلی کتاب از متن شروع می‌شود و پس از گذر از دالان سنت و فهم، به سوی غایت‌های متصور بر آن پیش می‌رود. آمیختگی‌های متن و ایدئولوژی در تابلویی کوچک ترسیم می‌شود و سپس نوعی خاص از روش‌شناسی‌های متنی مورد توجه قرار می‌گیرد که به بازسازی و تصحیح متون اختصاص دارد. آنچه تمام مویرگ‌های این کتاب را به هم متصل می‌کند، فقط و فقط «متن» است و لاغیر. این کتاب تمثالی است از متن در جلوه‌های گوناگونش، از دست‌نویس‌ها گرفته تا متون چاپی و حتی رایانه‌ای.

ممکن است برخی مطالب کتاب برای پژوهشگران، ساده و پیش پا افتاده به نظر برسد. علت این بوده است که در برخی مواضع ناگزیر بوده‌ام از مثال‌ها یا مقولاتی بهره ببرم که به عنوان مقدمه سخن، دانستن‌شان ضروری است و چون این کتاب برای مخاطبان خاص و عام در حوزه متن‌پژوهی تالیف شده، ناگزیر باید هم مبتدیان را به کار آید و هم - اگر نکته درخوری داشته باشد - متخصصان امر را. می‌دانم و بلکه یقین دارم که در این اثر سخنان زیادی فرو گذاشته شده و ناگفته باقی مانده است که عمده‌اش به سبب ناآگاهی مؤلف از مقولاتی است که در آن‌ها تخصصی نداشته است. با این همه، آنچه مرا بر نوشتن جسورتر کرد، تلاش برای آغاز راهی دیگر در حوزه متن‌پژوهی بوده است:

به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل

وگر مراد نیابم به قدر وسع بکوشم

در پایان از تمام کسانی که به نوعی در نگارش این کتاب سهمی داشته‌اند و من از بیم فروگذاری یا فراموشی نمی‌توانم نام یکایک آنان را ذکر کنم سپاس‌گزاری می‌کنم و امیدوارم که نکته‌سنجان با بصیرت و محققان نیک‌سیرت در این بضاعت مزجاة به چشم عنایت نظر کنند و نویسندگان را از رهنمودهای ارزشمندشان بهره‌مند سازند.

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی

متن، سنت و فهم

اگر کسی بخواهد دیدگاه‌هایی را که تاکنون دربارهٔ چیستی متن بیان شده گرد آورد، باید ده‌ها جلد کتاب بنویسد و باز هم کارش ناتمام خواهد ماند. چاره چیست؟ در حال حاضر، شاید منطقی‌ترین گزاره آن باشد که بپذیریم تعریف متن، وابسته به ذهنیت ماست. دگرگونی ذهنیت‌ها - و به تبع آن، جهان‌شناسی‌ها - تعریف متن را نیز دگرگون می‌سازد. اما باز هم می‌توان امیدوار بود که به میزان مشترکات فکری بشر، نوعی از تفاهم در باب متن در ذهن غالب انسان‌ها وجود داشته باشد. این تفاهم مبتنی بر کلیدواژه‌هایی مانند نوشتن و خواندن است.

من نوعی، بر اساس تمام پیش‌سازهای فکری، فرهنگی، اقتصادی و ایدئولوژیک، استقرای ناقصی از ماهیت متن در ذهن دارم و «تو»ی نوعی نیز چنینی. اکنون «من»، «تو» و «دیگران» باید - به تعبیر گادامر^۱ - افق‌های ذهنی مان را بر یک دیگر بگشاییم و حاصل ادغام این افق‌ها، معنای

1. Hans Georg Gadamer (1900- 2002).

تقریباً مشترکی از متن را پدید خواهد آورد. بی‌گمان هیچ معنای مطلقاً از متن در ذهن و ضمیر تمام انسان‌ها وجود ندارد، زیرا گستره‌ی واژگان و معنا در نظام زیست‌انسانی، پیوسته در حال شناوری و دگرپسندی است. پس می‌خواهم چه چیزی بنویسم؟ من چیزی را می‌نویسم که حاصل ذهنیت من است، اما بر پیشانی این سخنان یک عبارت نانوخته حک شده است: «تو می‌توانی با نوشته‌های من گفت‌وگو کنی!» تا کیدم بر واژه گفت‌وگو است. آمیزش ذهنیت من و تو، برای تولد معنای متن بسنده است. اکنون ما فهمی از متن داریم که می‌تواند با فهم‌های دیگر «گفت‌وگو» کند. «توانایی گفت‌وگو کردن» آن قدر خوشایند و ارزشمند است که اگر مفهومی مانند متن را حتی تا ابد در نسبیت باقی بگذارد، پیوند فرازمانی و فرامکانی‌گریبی در میان انسان‌ها ایجاد خواهد کرد. این پیوند انسانی به مرور متن را تبدیل می‌کند به یک فرایند مستمر فهمیدن و فهماندن.

به گمانم همه ما می‌توانیم ذهنیت مشترک بسیار ساده‌ای نسبت به متن داشته باشیم و تصور کنیم که متن حاصل گفت‌وگوی انسان‌های نخستین است. گفت‌وگوهایی که از مرحله زبان اشاره آغاز گردید و به شکل‌گیری رمزگان‌ها یا دلالت‌های مشترک نسبی منجر شد. تاریخ خط در تمدن بشری نشان می‌دهد که رمزگان‌های مختلف - اشکال اولیه و نیز پیچیده حروف الفبا - حاصل پیوندهای گفت‌وگو محور بوده است: گفت‌وگوهایی که گاهی جنبه خصمانه داشته و گاهی دوستانه؛ حتی آنجا که آفرینش خط در مه‌گرفتگی‌های اسطوره‌ای پنهان می‌شود، باز هم گفت‌وگوها و تعاملات خدایان و انسان مبنای اصلی شکل‌گیری خط است.^۱

۱. برای نمونه ر.ک: آموزگار، خط در اسطوره‌ها، صص ۴۴ - ۵۱.

با این نگاه، می‌توان متن را رمزگان‌های مشترک مکتوبی دانست که حاصل تفاهم و گفت‌وگویی دست‌کم دو «فهم انسانی» است. اگر کسی تمام عمرش را صرف اختراع رمزگان‌هایی کرده باشد که فقط خودش مفهوم آن را می‌داند و حتی با این رمزگان‌ها کتاب و مقاله هم بنویسد، متنی پدید نیآورده است. او اگرچه رمزگان مکتوب ساخته، اما آن‌ها را به مرحله متنیّت نرسانده است، زیرا این رمزگان‌ها قابلیت گفت‌وگو با کس دیگری را ندارند و دیگران آن‌ها را نمی‌فهمند؛ تنها زمانی می‌توان این رمزگان‌ها را متن شمرد که کسان دیگری بتوانند قوانین آن را کشف و با آن رمزگان گفت‌وگو کنند.

اگر متن را در ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین شکل آن، ترکیبی از رمزگان‌های مکتوب مشترک - میان دست‌کم دو فهم انسانی - بدانیم، آن‌گاه می‌توانیم قائل به نقش فرازمانی و فرامکانی متن شویم. متن‌ها می‌توانند واسطه گفت‌وگو میان ما - در قرن بیست و یکم - و انسان‌هایی باشند که قرن‌ها پیش می‌زیسته‌اند و یا پس از ما خواهند آمد؛ همچنان که می‌توانند ما را با انسان‌هایی پیوند دهند که صدها و بلکه هزاران کیلومتر دورتر از ما زیست کرده و می‌کنند. اما چه چیزی به ما جسارت می‌دهد که گمان کنیم، می‌توانیم رمزگان‌های مکتوب مشترک میان خود و دیگران را - با وجود فواصل زمانی و مکانی - تا حدودی بفهمیم و با آن‌ها گفت‌وگو کنیم؟ بی‌گمان «سنت‌ها».

«سنت‌ها» یعنی مجموع آموخته‌هایی که به شکل خودآگاه یا ناخودآگاه از زمان تولد ما، در وجودمان نهادینه می‌شود. این آموخته‌ها، جهان ذهنی و عینی ما را می‌سازد و آموخته‌های جدیدتر، پیاپی آن را مورد بازبینی قرار می‌دهد. سنت‌ها که به دو شکل موروثی و اکتسابی در ما جریان می‌یابند، تعیین‌کننده نوع مواجهه ما با متن است. بخشی

از سنت‌های زبانی، جغرافیایی و عاطفی موروثی‌اند، اما از درون آن‌ها سنت‌های فکری و ایدئولوژیکی پدید می‌آید که نقش اکتسابی‌اش غیر قابل انکار است. این‌که انسان تا چه اندازه سنت‌پذیر است و تا چه حد سنت‌ساز، پرسشی است دشوار و ما در اینجا قصد پرداختن به آن را نداریم؛ هرچه باشد، مفاهمه و گفت‌وگوی ما با متن‌ها - از زمانی که بتوانیم متنی را بخوانیم - به‌طور مستقیم تحت تاثیر سنت‌هایی است که در آن پرورده شده‌ایم و احیاناً بعضی از آن را خودمان ساخته‌ایم.

سنت‌های فهم متن، به ما می‌آموزد که چگونه با متون گفت‌وگو کنیم. گوناگونی این سنت‌ها موجب تفاوت کیفیت برخورد ما با متن خواهد شد. پاره‌ای سنت‌ها، مروج گفت‌وگوهای متحجرانه و استبدادی‌اند: گفت‌وگوهایی که یک طرف به خود حق می‌دهد چنان‌که دوست دارد بگوید و بشنود! پاره‌ای دیگر گفت‌وگوهای دوطرفه را آموزش می‌دهند: این‌که چگونه بتوانیم درک مشترک میان خود و متن را بر اساس اصول گفت‌وگوی برابر، دقیق‌تر و ژرف‌تر سازیم. پاره‌ای دیگر از سنت‌ها گام را فراتر نهاده، می‌کوشند تا علل نارسایی سنت‌هایی را دریابند که در گفت‌وگوی خواننده و متن، خلل وارد می‌کند. این نظرگاه نوعی تکثرگرایی در فهم متون را تجویز می‌کند و بر این باور است که تحلیل گفت‌وگوهایی که یک قوم در طول تاریخ با متون داشته، می‌تواند دریچه‌های تازه‌ای را بر روی پژوهشگران بگشاید.

سنت‌ها از الگوهای خاصی پیروی می‌کنند. در نگاه انسان کلاسیک، دو شاخصه برجسته جهان‌شناسیک وجود دارد که بر تمام جوانب زندگی او تاثیرگذار است: جامعیت‌گرایی و کمال‌گرایی. مراد از انسان کلاسیک، انسانی است که در بافت جهان‌شناسیک پیشامدرن می‌زید و هنوز جامعه مدرنیسم انسان‌گرای عصیانگر متزلزل را بر تن نکرده است. این انسان

حتی اگر در قرن بیست و یکم و در پیشرفته‌ترین کشورهای جهان نیز زندگی کند، انسان کلاسیک شمرده می‌شود، زیرا هنوز با همان افکار و اندیشه‌های کلاسیک به زندگی می‌نگرد.

او می‌تواند لوکس‌ترین و مدرن‌ترین اتوموبیل‌ها را براند و از لذات دنیای مدرن بهره‌مند گردد، اما همچنان در پوستین باورهای پیشامدرن زندگی می‌کند. چنین انسانی، جامعیت‌گرا و کمال‌گرای مطلق است. او هنوز به انسان‌گرایی مدرن که انسان را فراتر از همه چیز می‌شمارد ایمان ندارد و از هر نوع شورش و عصیان بر ضد سنت‌های پیشین - جز در مواردی محدود و بی‌خطر - بیم دارد. این انسان دچار نوعی جزم‌اندیشی محافظه‌کارانه است که فرصت نگاه از دریچه‌های متعدد زندگی را از او گرفته است. انسان کلاسیک، خود را از انسان مدرن مستحکم‌تر می‌پندارد، زیرا گمان می‌کند پاسخ همه پرسش‌ها را در آستین دارد. ما در اینجا به هیچ وجه قصد داوری در باب انسان کلاسیک و مدرن را نداریم؛ سخن فقط بر سر تفاوت‌های جهان‌شناسیک این دو انسان است.

انسان کلاسیک در مواجهه با میراث مکتوب پیشینیان، به گفت‌وگو با متن می‌نشیند. اما این گفت‌وگو توأم است با یک انتظار متوقع یا از پیش اندیشیده شده. در اینجا باید یکی از دو طرف گفت‌وگو جامع و کامل باشد تا بتواند دیگری را اصلاح کند. استبداد کلاسیک در فهم متن دقیقاً از همین جا متولد می‌شود. یا خواننده درمی‌یابد که متن نسبت به فهم خودش جامع و کامل نیست که در این صورت خود را محقق می‌داند که به اصلاح متن پردازد، یا آن‌که گمان می‌کند خود او در مواجهه با متن دچار نقصان است که در اینجا تلاش خواهد کرد تا متن را چنان مقدس سازد که به تدریج بتواند از طریق خوانش‌های گوناگون،

خویشتن را جامع و کامل کند. درست در همین نقطه است که سنت‌های کلاسیک برای «تصحیح متن» آغاز می‌شود.

بنابراین انسان کلاسیک با دو تصحیح مواجه خواهد بود: تصحیح فهم خواننده بر اساس متن یا تصحیح متن بر اساس فهم خواننده. در این گفت‌وگو یک طرف باید به رسمیت شناخته شود و طرف دیگر خود را بر اساس آن اصلاح و تصحیح کند. اما اینجا سخن از یک گفت‌وگوی آزاد و برابر نیست، بلکه قرار است یکی از طرفین، دیگری را تصحیح کند. از آنجا که کمال و جامعیت در نگاه انسان کلاسیک تقریباً معیارهای مشخصی دارد - مثل حقیقت واحد و واقعیت واحد - حاصل کار باید منجر به یک گفتگوی کمال‌گرا یا جامع‌گرا بشود.

اصلاح و تصحیح خواننده از طریق متن زمانی رخ می‌دهد که متن، کامل و جامع به نظر آید. پرسش اینجاست که چگونه برای انسان کلاسیک، متن‌ها کامل و جامع (= مقدس) می‌شوند؟ به گمانم پاسخ تا حد زیادی روشن است: ایمان. فقط ایمان است که می‌تواند متنی را کامل و جامع بنمایاند، و گرنه هیچ متنی - و باز تاکید می‌کنم هیچ متنی - نمی‌تواند جامع و کامل باشد، زیرا متن به سبب متن بودنش، مکان‌مند و زمان‌مند است. متن قادر به حرکت نیست و فقط می‌تواند بازتفسیر شود، اما این بازتفسیرها نیز نمی‌تواند همیشگی باشد، زیرا دگردیسی‌های زبانی، فرهنگی و اجتماعی باعث می‌شود به تدریج برخی واژگان و عبارات متن با زبان مردم دوره‌های بعد بیگانه شود. علاوه بر آن، بار عاطفی و فرهنگی واژگان نیز به‌طور پیوسته در حال دگرگونی است. هنگامی که متنی مقدس می‌شود، اساساً قابل تصحیح نیست، بلکه خواننده باید خودش را با آن تصحیح کند. متن مقدس تغییر نمی‌یابد و

اصلاح نمی‌شود، بلکه فقط می‌توان از تفسیر آن سخن گفت. در گفت‌وگوی خواننده و متن مقدس، این خواننده است که تصحیح می‌شود نه متن. اما در آن سوی میدان، تمام متونی که مقدس به شمار نمی‌آیند می‌توانند به دست خواننده و مصحح کلاسیک تصحیح شوند. در اینجا خواننده به معنای عام و مصحح به معنای خاص، فردی است کامل و جامع. متن در گفت‌وگویی یک طرفه باید بر اساس موازین و معیارهای مصحح کلاسیک تصحیح شود. مصحح کلاسیک چون در پی ساختن متنی کامل و جامع و آرمانی است از متن انتظار دارد که همواره در بردارنده بهترین‌ها باشد: بهترین نحو، بهترین واژه‌گزینی، بهترین تشبیهات و استعارات و بهترین‌های دیگری از این دست؛ و ملاک این بهترین بودن‌ها چیزی نیست جز ذوق زیبایی‌شناسانه و اندیشه و ادراک خود مصحح.

مصحح کلاسیک در بند پیش‌فرض‌هایی است که گفت‌وگویی او با متن را تبدیل می‌کند به یک «مونولوگ دیالوگ‌نما». گویا قرار نیست مفاهمه‌ای با متن صورت بگیرد، بلکه تلاش بر سر آن است که حاصل گفت‌وگویی متن و مصحح منجر به کمال و جامعیت شود زیرا اگر گفت‌وگویی خواننده و متن منجر به کمال نشود، کاری است عبث و عمرضایع‌کردنی بیهوده. مصحح، دست‌نویس‌های یک متن را گرد می‌آورد و حتی آنان را می‌سنجد و سپس به «اصلاح» و «نیکوساختن» متن می‌پردازد. او یک «سلفی‌گرای متنی» است، یعنی گمان می‌کند که متن در هنگام تولد بسیار متعالی و آرمانی بوده و در جریان انتقال و استنساخ‌های پیاپی دچار تیرگی و کدورت تحریف و تصحیف شده است و رسالت او اکنون این است که متن را به همان دوران اوج اولیه بازگرداند. در تک تک واژگان مصححان کلاسیک، کلماتی به چشم می‌خورد که در بردارنده بار معنایی رسالت‌مآبانه است؛ گویی مصحح پیامبری است که

باید متن آلوده را پالوده سازد، آن هم تا سرحدّ کمال؛ و آن هم بر مبنای کمال و جامعیت خودش.

آیا امروز می‌توانیم مصحح کلاسیک را به نقد بکشیم؟ آن هم به سبب پیش‌فرض‌هایی که تا دو سه سده پیش‌تر، غالب انسان‌ها بدان دل‌بستگی داشته‌اند؟ اصلاً اگر مصحح کلاسیک را با مبانی امروز خود به نقد بکشیم، دقیقاً مرتکب همان کاری که او با متون کرده نمی‌شویم؟ یعنی با پیش‌فرض‌های خود سعی در اصلاح و تکمیل و نقد دیگران داشتن؟! شکی نیست که نوع گفت‌وگوی مصحح کلاسیک با متن، با نوع گفت‌وگوی متن‌پژوه مدرن متفاوت است، زیرا حاصل این گفت‌وگو برای یکی - کلاسیک - باید به کمال منتهی شود: کمال خود یا متن؛ اما برای دیگری - مدرن - حاصل گفت‌وگو صرفاً به یک مفاهمهٔ دوطرفه منجر می‌شود، مفاهمه‌ای که به دنبال کمال و جامعیت نیست بلکه در پی ادراک مخاطب است. متن‌پژوه مدرن از گفت‌وگو با متن توقع چندانی ندارد، او به متن احترام بیشتری می‌گذارد، آن را مقدس نمی‌سازد اما در پی فهم آن است، فهمی به دور از شائبه‌های خودمحرانه. شاید مهم‌ترین تفاوت متن‌پژوه مدرن با مصحح کلاسیک، همین کاهش توقع از متن در مواجهه با آن است. این دست‌آورد را می‌توان یک پیروزی حقوق‌بشری برای متن دانست. کسی چه می‌داند شاید در آینده‌ای نزدیک اعلامیه‌ای برای «حقوق جهانی متن» نیز تدوین شود.

مدرنیزم نه تنها ظواهر تمدن بشری را متحول کرد، بلکه در فهم ما از زیستن نیز دگرگونی‌های ژرفی پدید آورد. انسان مدرن، نه تنها در «فهم خویشتن» بلکه در «فهم هستی» از انسان کلاسیک فاصله گرفت و تا مرز عصیان و طغیان بر ضد فهم انسان کلاسیک پیش رفت. شگفت‌تر آن‌که حتی خود فهم - و در گستره‌ای محدودتر فهم از متن - نیز دست‌خوش

دگرگونی شد. عصر مدرن، هیبتِ متن را شکست و تقدس ماورایی آن را با تبرِ علم تجربی خُرد کرد. فیلسوفان مدرن کتاب نوشتند، اما نه برای شرح و تفسیر متن‌های مقدس، بلکه برای ویران کردن بنایی که شارحان و مفسران متون کلاسیک در طول قرن‌ها بنا کرده بودند.

یکی از نخستین ستیزهای مدرنیسم، نبرد متن علیه متن بود. فیلسوفان و اندیشمندان مدرنیست به خوبی فهمیده بودند که برای نبرد با سنت‌ها، باورها و نگره‌های نامطلوب فرهنگ کلاسیک، باید عرابه‌های این فرهنگ را از کار بیندازند، برای همین به سراغ متن‌های کلاسیک رفتند. اما آنان آنقدر نادان نبودند که بخواهند متون کلاسیک را یکسره از میان ببرند، زیرا می‌دانستند که متن، وسیله‌ای بیش نیست برای هدفی دیگر. این گونه بود که راه حل دوم زاده شد: نگاه مدرن به متن^۱.

پژوهشگر مدرن - به اقتضای فهم و زیستِ مدرن - هنگامی که به سراغ متون تاریخی می‌رود، نمی‌تواند از سیطرهٔ نگاه علمی و تجربه‌گرایانه خود خلاصی یابد و یگانه‌روش صحیح رویارویی با متن را عبور از همین منشور می‌شناسد. از همین رو، بیش از آن‌که در اندیشهٔ تصحیح متون باشد

۱. پس از مشروطه که زمره‌های مدرنیسم در ایران آغاز شد، بسیاری از منورالفکران ایرانی که در صدد اصلاحات فکری و فرهنگی بودند و سنت‌های کلاسیک را عامل عقب‌ماندگی و بدبختی ایرانیان می‌دانستند، مرتکب یک اشتباه راهبردی شدند. آنان به جای این‌که نگاه مدرن به متن را توسعه دهند و به تحصیل‌کردگان بیاموزند که باید با بینش انتقادی و متن‌پژوهانه به سراغ نصوص کلاسیک رفت، یکسره در صدد نفی و نهی از متون کلاسیک برآمدند (برای نمونه ر. ک کسروی، حافظ چه می‌گوید، فردوس، ۱۳۷۸). هنوز هم در میان ما نگاه مدرن به متن، به شکل یک فرایند ذاتی و درونی پدید نیامده است و حتی وقتی می‌کوشیم متون خودمان را «مدرنانه» نگاه کنیم، باز هم کاری نمی‌کنیم جز تقلیدهایی در همان حد و حدودی که می‌توانیم از غرب بکنیم. نگاه مدرن به متن، محصول زیستن مدرن است و ما هنوز زیستِ مدرن را با گوشت و استخوان‌مان تجربه نکرده‌ایم.

به بازسازی متن می‌اندیشد؛ بازسازی متنی هرچه شبیه‌تر به تراویده‌های قلم مؤلف. از نظر او لازمه پژوهش راستین، گردآوری داده‌هاست؛ داده‌ها چنان که هستند و نه چنان که - مطابق تصور مصحح کلاسیک - باید باشند. دقیقاً در همین نقطه است که بازسازی متن، از تصحیح سنتی فاصله می‌گیرد و نگاه کلاسیک به نقد کشیده می‌شود؛ نقدی مبتنی بر واقع‌گرایی علمی و تجربی مدرن.

فهم ما از متن و سنت‌های متنی مبتنی بر زیست اجتماعی ماست. از آنجا که مؤلفه‌های اجتماعی به‌طور مستمر در حال دگرگونی و شناوری است، فهم ما نیز پیایی در حال دگرشدگی است. تا همین لحظه‌ای که این کلمات را می‌نویسم باور دارم که برترین مؤلفه‌ای که می‌تواند نوعی اشتراک میان فهم‌های مختلف زمانی و مکانی پدید آورد «گفت‌گو مداری» است. به میزانی که گفت‌گو به سوی تک‌گویی و یکطرفگی پیش برود، رابطه متن و فهم مخاطب نیز دچار آسیب بیشتری خواهد شد، اما به میزانی که طرفین گفت‌وگو، دیگری را مشروع بدانند و صاحب حق «گفت‌وگو»، به همان اندازه رابطه متن و فهم مخاطب ژرف‌تر و رضایتمندانه‌تر خواهد بود.